

دهه اول محرم ۱۴۴۵ _ تهران

استاد اوجی شیرازی

شب تاسوعا:

_ آمادگی برای قبر و قیامت

اعوذ بالله من الشیطان اللّٰعین الرحیم

اعوذ بولا یتک یا مولای یا امیرالمومنین

بسم الله الرحمن الرحیم

صلی الله علیک یا رسول الله و علی اهل بیتک المظلومین المعصومین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین.
اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن صلواتک علیه و علی آبائه فی هذه الساعة و فی کل ساعة ولیاً و حافظاً و قائداً و
ناصرأ و دليلاً و عیناً حتی تسکنه ارضک طوعاً و تمتعه فیها طویلاً.

یا صاحب الزمان!

دست من و عطای تو یا صاحب الزمان / چشم من و سرای تو یا صاحب الزمان
آیا شود نمیرم و از کعبه بشنوم / با گوش جان، صدای تو یا صاحب الزمان
دارایی ام، تمام وجودم، طفیل توست / جانم شود فدای تو یا صاحب الزمان
عمری به ماتم و غم سلطان کربلا / خون گشته چشم های تو یا صاحب الزمان
گویند کهنه پیرهن جدّتان حسین / نصب است در سرای تو یا صاحب الزمان.

یا بن الحسن! یا بن الحسن!

السَّلَامُ عَلٰی خَامِسِ اصْحَابِ الْكِسَاءِ! السَّلَامُ عَلٰی مَنْ بَكَتْهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاۗءِ!

یا رَحْمَةَ اللهِ الْوَاسِعَةَ و یا بَابَ نَجَاةِ الْأُمَّةِ، حَبِیبِی یا حسین!

وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ. (ق/۱۹)

خدا به آبروی امیرالمومنین، فرج امام زمان را برساند.

اعمال و رفتار و گفتار و عقاید ما را مورد رضایت ولی‌اش قرار بدهد.

نَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ بِرُوحِ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ الَّذِي لَمْ يَشْرِكْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَنْ تَعْجَلَ فَرَجَ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ. هَدِيهِ مُحَضَّرِ امِيرِ عَوَالِمِ حَضْرَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، جَهْتَ عَرْضِ تَسْلِيَتٍ بِهِ مُحَضَّرِ بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، صَلَوَاتِي تَقْدِيمَ كُنَيْدِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَ اهْلِكْ عَدُوَّهُمْ.

امام مجتبی علیه السلام وقتی که در بستر شهادت بودند، شخصی به نام جُنَادَةُ بْنُ أَبِي أُمِيَّةٍ به محضرشان مشرف شد و عرضه داشت که آقای من، نصیحتم کنید. در چنین لحظاتی از امام مجتبی نصیحت خواست و حضرت یک جمله به او فرمودند: «اسْتَعِدَّ لِسَفَرِكَ وَ حَصِّلْ زَادَكَ قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِكَ.» آماده سفر باش و قبل از اینکه اجلت برسد، زاد و توشه خودت را جمع کن.

امیرالمومنین سلام الله علیه هر شب بعد از نماز مغرب و عشاء، وقتی که مردم به سمت خانه‌هایشان می‌رفتند، صدای نازنین‌شان را بلند می‌کردند که تمام اهل مسجد می‌شنیدند و می‌فرمودند: «تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ، فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ.» آماده‌ی سفر باشید. آماده رفتن باشید. چرا که سفری در پیش دارید که عقبات متعدده دارد. سفری طولانی در پیش دارید و دست شما خالی است.

باورمان بشود یا نشود، امروز، فردا، پس فردا، همه ما رفتنی هستیم و اولین مرحله‌ی این سفر طولانی که در پیش داریم، مرگ است که خداوند متعال می‌فرماید: «وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ.» (ق/۱۹) آن مرگی که از آن فرار می‌کردی، الان به تو رسیده است و از سخت‌ترین لحظات است. از طرفی می‌بینی دیگر قدرتی در بدنت نمانده است، زبان سنگین شده است، چشم دارد سیاهی می‌رود، دوری از عزیزان، دوری از تمام وابستگی‌ها، از آن طرف امیرالمومنین سلام الله علیه، در خطبه صد و هشتم نهج البلاغه فرمودند یک لحظه تلنگری به خودش می‌زند، می‌بیند، وای! آن دنیایی که برایش دست و پا می‌زد، همه چیزهایی که جمع کردم، الان قرار است نصیب دیگران شود و فقط سنگینی‌اش روی دوش من است. فقط منم که باید پاسخ بدهم از کجا آوردم، کجا خرج کردم.

خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ.» (ق/۲۲) آن موقع پرده‌ها کنار می‌رود، چشم تیزبین می‌شود، چیزهایی را می‌بیند که قبل از آن نمی‌دیده است. آن لحظه، لحظه‌ای است که امیرالمومنین، امیر کلام، کسی که در فصاحت و بلاغتش «كَلَامٌ عَلَى كَلَامٍ عَلَيَّ وَ مَا قَالَهُ الْمُرْتَضَى مُرْتَضَى» فرمودند: «غَيْرُ مَوْصُوفٍ مَا

نَزَلَ بِهِمْ.» حال محترض وقت جان دادن، اصلاً قابل بیان نیست. امیرالمومنین فرمودند آن لحظه، قابل توصیف نیست که چه حسی به انسان دست می‌دهد.

حالا فکر کنید ما گرفتار، دردمند، دستمان دارد از همه جا کوتاه می‌شود، از آن طرف هم تازه شیطان، شیطنتش گرفته است، در تلاش است که تا لحظه آخر، دین ما و اعتقادات ما را از ما بگیرد. لذا «الْعَدِيلَةُ عِنْدَ الْمَوْتِ» برگشتن از اعتقادات دم مرگ، یکی از خطرناک‌ترین عقبات هنگام مرگ است.

خب وقت جان دادن چه باید بکنیم که زُیبری نمیریم، زُهیبری بمیریم؟

شخصی است به نام مسّ مع بن کردین، می‌گوید آمدم محضر امام صادق علیه السلام، حضرت فرمودند: «أَمَا مَا تَذْكُرُ مَا صُنِعَ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟» می‌نشین می‌فکر کنی که چه بر سر حسین علیه السلام آوردند؟ می‌نشین می‌فکر کنی که روز عاشورا چقدر خسته بود؟ چقدر تشنه بود؟ چه داغی به دلش بود؟ اینکه فکر می‌کرد یک ساعت دیگر قرار است چه بر سر زن و بچه هایش بیاید؟ فکر می‌کنی به اینها؟ گفتم بله آقا.

فرمودند «أَتَجْزَعُ؟» جزع می‌کنی؟ آتش می‌گیری؟ گفتم «نعم یا مولای وَاسْتَعْبِرْ بِذَلِكَ حَتَّى يَرَى أَهْلِي أَثَرَ ذَلِكَ عَلَى فَأَمْتَنِعَ مِنَ الطَّعَامِ حَتَّى يَسْتَبِينَ ذَلِكَ فِي وَجْهِ». گریه می‌کنم و اشک از چشمانم انقدر جاری می‌شود که تمام خانواده‌ام می‌فهمند که من امروز یاد مصائب کربلا افتادم. اصلاً دیگر غذا نمی‌توانم بخورم، تا سمت غذا دست می‌برم، یادام می‌آید ارباب من گرسنه و تشنه شهید شد. در چهره و صورتم مشخص است و آن روز هر که مرا می‌بیند، می‌فهمد که من یک غصه‌ای در دلم دارم.

حضرت فرمودند: «رَحِمَ اللَّهُ دَمْعَتَكَ.» رحمت خدا بر گریه‌ی تو، رحمت خدا بر اشک تو «وَأَمَّا إِنَّكَ مِنَ الَّذِينَ يُعْدُونَ مِنْ أَهْلِ الْجَزَعِ لَنَا.» می‌خواهم به تویی که انقدر برای جدّ غریب ما حسین می‌سوزی، بشارت بدهم که «إِنَّكَ سَتَرَى عِنْدَ مَوْتِكَ حُضُورَ آبَائِي لَكَ.» یادت باشد آن موقعی که دیگر هیچ کس نمی‌تواند برایت کاری کند، پدران من کنار تو می‌آیند، می‌گویند این همان کسی است که برای امام حسین گریه کرد.

«وَوَصَّيْتَهُمْ مَلِكَ الْمَوْتِ بِكَ وَ مَا يَلْقَوْنَكَ بِهِ مِنَ الْبَشَارَةِ أَفْضَلُ وَ لَمَلِكُ الْمَوْتِ أَرْقُ عَلَيْكَ وَ أَشَدُّ رَحْمَةً لَكَ مِنَ الْأُمِّ الشَّفِيقَةِ عَلَى وَلَدِهَا.» ملک الموت که می‌آید جان تو را بگیرد، آنها سفارش می‌کنند می‌گویند طوری با او رفتار کن که مادر مهربان با بچه‌اش رفتار نمی‌کند.

حالا روح از پیکر جدا شد، مُردیم. دومین مرحله امیرالمومنین فرمودند: آیا به تو خبر بدهم سخت‌تر از مرگ برای کسی که گناهکار است، چیست؟ گفتم بفرمایید آقا.

فرمودند القبر! القبر! القبر! ظلّمة القبر و وحشت القبر و غربت القبر. تنهایی قبر، تاریکی قبر. هر روز قبر هر کسی به او خطاب می‌کند: «أنا بَيْتُ الدُّودِ، أنا بَيْتُ الغُرْبَةِ، أنا بَيْتُ الوَحْدَةِ، أنا بَيْتُ الوَحْشَةِ.» من خانه وحشتم. من خانه غربتم. من خانه تنهایی‌ام.

لذا در من لا يحضره الفقيه است که وقتی می‌خواهید میت را سمت قبرش ببرید، یک دفعه نبرید. یک کم به قبر نزدیک کنید، تابوت را روی زمین بگذارید، دوباره بلند کنید، نزدیک ببرید، باز روی زمین بگذارید. آرام آرام وارد قبرش کنید. درست است روح از پیکر جدا شده است، اما به این پیکر تعلق دارد.

موسی بن جعفر سلام الله علیه فرمودند در هر خانه‌ی وسیعی هم که باشم، وقتی که یادم به تنگی قبر می‌افتد، خانه‌ی وسیع برای من تنگ می‌شود. وقتی امام ما این‌طور می‌گویند ما دیگر چه باید بکنیم.

بُراء بن عازب می‌گوید با پیغمبر اکرم می‌رفتیم، به جایی رسیدیم، دیدیم یک عده جمع شدند. چی کار می‌کنند؟ گفتند یا رسول الله، دارند قبر می‌کنند. پیغمبر اکرم با عجله خودشان را رساندند، بالای قبر نشستند، نگاه می‌کردند، گریه می‌کردند؛ انقدر که خاک زیر پای حضرت، تر شد. فرمودند «لِمِثْلِ هَذَا تَجْهَرُوا.» آماده‌ی این قبر باشید. آماده‌ی این خانه باشید.

امروز، فردا، نهایتش پنجاه سال دیگر، خانه ما همین قبر خواهد بود.

امام صادق علیه السلام هر نیمه شب که بلند می‌شدند، نماز شب بخوانند، گریه می‌کردند، طوری که خانواده حضرت می‌شنیدند. می‌گفتند: «اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَى وَحْدَةِ الْقَبْرِ. اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَى ظُلْمَةِ الْقَبْرِ. اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَى وَحْشَةِ الْقَبْرِ.» خدایا کمک کن برای تنهایی و وحشت و بی‌کسی قبرم.

حالا لحد را گذاشتند، تازه سوال ملکین شروع می‌شود. امیرالمومنین سلام الله علیه فرمودند: بدانید که «سَأَلُكُمُ عَنِ الصَّغِيرِ مِنْ عَمَلِكُمْ وَالْكَبِيرِ مِنْ عَمَلِكُمْ.» از ریز و درشت اعمالتان می‌پرسند. فرمودند اگر که حقی از مومنی ضایع کرده باشی، باعث فشار قبر می‌شود.

خدا با هیچ کس هم پسر خاله نیست. باورمان بشود یا نشود، می‌میریم، من می‌میرم، شما هم می‌میرید و می‌بینیم که کلام امام صادق علیه السلام درست است یا نستجیر بالله...

فرمودند کسی که مومنی از او خواهشی داشته باشد و بتواند، اما خواهشش را برآورده نکند، خداوند متعال ماری به نام شجاع در قبرش بر او مسلط می‌کند.

همه شنیدید سعد بن معاذ که در رکاب پیغمبر کشته شده بود، مادرش می گفت پسر من، هنیأ لک الجنة! پیغمبر فرمودند الان در فشار قبر است، چون در خانواده با زن و بچه اش بد اخلاق بود.

برای تنهایی قبر، برای سوال نکیر و منکر چه باید کنیم؟

آن موقعی که صورت ما را روی خاک می گذارند..

در دم مردن بیا اندر کنارم یا حسین / جان زهرا مادرت چشم انتظارم یا حسین.

لحظه ای جون دادم به یک طرف / وقت غسل و کفم به یک طرف / می ذارن داخل تابوت این تنو / می گیرن زیر جنازه ای منو / صورتم رو به همه نشون میدن / شونه هامو می گیرن، تگون میدن / همه اشک از دل غمناک می ریزند / روی سنگ لحدم، خاک می ریزند / (یا ابا عبدالله) اونجا باید تو برام کاری کنی / تو بیای ازم طرفداری کنی.

موضوع بحث ما، معرفه الامام بود.

یکی از صفات امام این است: «الْكَهْفِ الْحَصِينِ وَ غِيَاثِ الْمُضْطَرِّ الْمُسْتَكَينِ وَ مَلْجَأِ الْهَارِبِينَ.» امام، پناهگاه است. امام، فریادرس است. فریادرسی دنیا که جای خودش، تازه دم مُردنمان می فهمیم که حسین سلام الله علیه کجای این دنیا ایستاده است. تازه آن موقع می فهمیم "کَهِفِ الْحَصِينِ" بودن، یعنی چی. تازه می فهمیم وقتی می گفتیم "یا رحمة الله الواسعه"، رحمة الله الواسعه یعنی چی.

برای بی کسی قبرمان باید چه کنیم؟

ای خدایا، مرگ ما را در راه زیارت سیدالشهداء قرار بده.

فرمودند کسی که در حال رفت یا برگشت از زیارت امام حسین، جان بدهد، فشار قبر و سوال نکیر و منکر از او برداشته می شود. خدا از داخل قبرش، دری به بهشت باز می کند. همه جا به کارمان می آید. از دم مرگ تازه می فهمیم دانه دانه اشک هایی که اینجا ریختیم، چای ریزها دانه دانه چای که برای امام حسین ریختند، قدم به قدمی که برای مجلس عزای سیدالشهداء برداشتی، تک تک اینها حساب است.

بین دورت بگردم، ما نباشیم دیگران هستند / خلوت این روضه ها نخواهد شد

کار آن کس که شاه هر دو سراسر / لنگ امثال ما نخواهد شد.

ما محتاج این روضه ها هستیم!

کسی که در کفنش تربت حسین نباشد / چه خاک بر سر خود می کند به روز قیامت؟ / کسی که قبر حسین را ندید و رفت ز دنیا / ز شیعه گی چه نشانی؟ ز عاشقی چه علامت؟

فرمودند کسی که تربتُ الحسین سلام الله علیه در قبرش باشد، نه در زیر صورت، روبروی صورت میت که باشد، امان است از خوف قبر، امان است از تنگی قبر، از وحشت قبر، از سوال ملکین.

خدا رحمت کند مرحوم آسید محمد کاظم قزوینی را. ایشان روی منبر می گفت که یکی از علما و مراجع کربلا از دنیا رفت. تشییع جنازه مفصل برایش کردند. از آن طرف هم یک دهاتی از دنیا رفته بود، چهار نفر زیر تابوتش را گرفته بودند. از قضا قبر این دو نفر کنار هم افتاد. یعنی یک طرف این مرجع، کنارش هم آن شخص دهاتی. جمعیتی برای دفن این مرجع آمده بود. آن دهاتی را هم سریع دفن کردند و رفتند. چند روزی گذشت. پسر این عالم می گوید پدرم را در عالم خواب دیدم، گفتم باباجان فقط بهم بگو از شب اول قبر چه خبر؟

(امام صادق فرمودند فرق شیعه و غیر شیعه این است: شیعه همان است که اعتقاد دارد به سوالی که در قبل از او می پرسند. استثناء هم ندارد. امروز باید آماده باشم. امروز گریه هایم ذخیره ی آن روز من است. حالا بعدا میفهمیم). گفتم چه خبر؟ گفت پسر، شما شانه های مرا گرفته بودید، اِسْمَع، اِفْهَم می گفتید، داشتید تکان تکان می دادید، قبر بغل را دفن کردند، رفتند، تمام شد، من داشتم می شنیدم که ملکین بالا سر او آمدند، می پرسند مَنْ رَبِّک؟ خدای تو کیست؟ او هم دهاتی، طفلک، هول شده بود، ترسیده بود و زبانش بند آمده بود. فقط از دین یک حسین سلام الله علیه در خاطرش مانده بود. لذا با ترس گفت «والله، ماأعرف غیر صاحب هذا القبر.» به خدا غیر از صاحب این قبر (امام حسین علیه السلام) نمی شناسم.

پیغمبرت کیست؟ «والله، ماأعرف غیر صاحب هذا القبر.»

قبلهات؟ کتابت؟ «والله، ماأعرف..» غیر از حسین نمی شناسم.

ملکین آمدند به او حمله ور شوند، ندایی آمد که صبر کنید. فقط مرا می شناسد، من هم دستگیر او خواهم بود. شما مرا دفن کردید، تمام شد، این دو ملک بالای سر من آمدند، به من گفتند مَنْ رَبِّک؟ گفتم اگر بگویم خدا، ته اش این است می گویند صدآفرین، رها می کنند، می روند. معلوم نیست کسی به داد من برسد. منم گفتم «والله، ماأعرف غیر صاحب هذا القبر.» دیدم سیدالشهداء خندان آمدند، فرمودند این عالم است، همه سوالات را بلد است. دید آمدم دست آن دهاتی را گرفتم، می خواهد بیایم دست او را هم بگیرم.

امام صادق علیه السلام فرمودند بعد از قبر، بعد از سوال ملکین، بیشترین چیزی که برای شیعیانم می ترسم، برزخ است. از برزخ شیعیانم می ترسم. می گوید پرسیدم آقا، برزخ چیست؟ فرمودند از وقتی که می میری تا روز قیامت را برزخ می گویند. آن موقعی که دیگر دست ما از همه جا کوتاه است.

در روایتی نقل شده است که اموات در هر جمعه از ماه رمضان می‌آیند، می‌ایستند و با صدایی محزون و با حالتی گریان چنین ندا می‌کنند: ای خانواده من! ای فرزندان من! ای نزدیکان من! با چیزی (عملی) به ما مهربانی کنید تا خداوند به شما رحم نماید. ما را یاد کنید و از دعا فراموش نکنید. بر ما و غربت ما رحم کنید، زیرا ما در زندان تنگ و اندوه طولانی، و در سختی هستیم، پس بر ما رحم کنید و از دعا و صدقه دادن برای ما کوتاهی نورزید، شاید قبل از آن که مثل ما شوید، خداوند بر ما رحم نماید. ما حسرت بر گذشته می‌خوریم، ما نیز مثل شما توانا بودیم. پس ای بندگان خدا! به سخن ما گوش فرا داده و فراموش نکنید، فردا روزی شما نیز خواهید دانست. چیزهای اضافی (غیر مورد نیاز) که در دست شماست، قبلاً در دست ما نیز بود، اما در راه بندگی خدا انفاق نکردیم، و از حق مانع شدیم، لذا ضرر و سختی آن بر عهده ما قرار گرفت، و منفعت و سود آن به دیگران رسید. با درهمی، یا تکه خمیر نانی، یا تکه کوچک گوشت به ما توجه و مهربانی کنید.

سپس ندا می‌کنند: به زودی بر خودتان خواهید گریست، در حالی که برای شما فایده‌ای ندارد، همان‌گونه که ما گریه می‌کنیم، و برای ما فایده‌ای ندارد. لذا قبل از آن که مثل ما شوید، (در راه بندگی خداوند) تلاش کنید.

در سفینه البحار، مرحوم محدث نوری نقل می‌کند که امیر و حاکم خراسان را در عالم خواب دیدند. حاکم و پادشاه بود، اما گفت غذا جلوی سگتان می‌اندازید، به نیابت من بیاندازید. به همین اندازه ما آنجا محتاج هستیم.

مگر فرزند چقدر یاد از پدر می‌کند؟ چند تا پسر سراغ دارید که نشسته باشند نمازهای واجب قضای پدر را یک به یک خوانده باشند؟ حالا حقوق دیگر آنها بماند، که اصلاً بدانند یا ندانند. خیلی را اصلاً خبر ندارند. دیگر آن موقع چه کسی یاد ما می‌کند؟ تمام شد، رفت. ما همه محکوم به مرگ و موت و رفتن هستیم. آن موقع چی به داد ما می‌رسد؟ نماز خواندیم، الله اکبر شروع شد، السلام علیکم و رحمة الله و برکاته، تمام شد. روزه ما اذان صبح شروع شد، وقت افطار تمام شد. هر عملی، زمانی دارد.

تنها عملی که فرمودند تا بعد از مرگ ادامه دارد، چه عملی است؟ فرمودند وقتی که کربلا می‌روی، این خانواده یک مادر دارند به نام فاطمة الزهرا که «تَحْضُرُ لِزُورِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ». در ادبیات عرب می‌گویند فعل مضارع، دلالت بر استمرار می‌کند. «تَحْضُرُ» نه که فقط همان موقع، یعنی وقت مرگ هم «تَحْضُرُ». بعد هم که در قبر هستی، باز «تَحْضُرُ». در عالم برزخ هم «تَحْضُرُ». بچه‌ام یادم نیست، اما فاطمة الزهرا «تَسْتَغْفِرُ لِدُنُوبِهِمْ». برای زائر قبر سیدالشهداء، مدام استغفار می‌کند.

در برزخ هم فقط دستگیر ما، حسین است. «الْكَهْفِ الْحَصِينِ وَ غِيَاثِ الْمُضْطَرِّ الْمُسْتَكِينِ وَ مَلْجَأِ الْهَارِبِينَ» حسین است.

امسال اربعین کربلا برویم، گرم است. گرم است؟ «بابی انت و اُمّی» چی شد؟ «جانم فدایت» چی شد؟ زهیر، دور امام حسین می چرخید، چی شد؟ مسلم بن عوسجه دم آخر مرگ، دستش را بلند کرد، گفت «حبيب، أوصیک بهذا الغریب» چطور؟ ما چون گرم است، می خواهیم برویم دورش بگردیم. می خواهیم برویم بینیم دختر سه ساله اش چی کشید وقتی روی زمین داغ، پابرهنه داشت می دوید، خار مغلان یک بند انگشت در پای سه ساله اش می رفت. ما می خواهیم چون گرم است، کربلا برویم. می خواهیم بمیریم در راه زیارت امام حسین.

کامل الزیارات را ببینید، صادق آل الله فرمودند: خدا می گوید برای هر قطره ی عرق زائر امام حسین، هفتاد هزار فرشته خلق کنید. این می میرد، بچه هایش یادش نمی کنند، هیچ کس یادش نمی کند، این هفتاد هزار ملک بالا قبرش می روند، تا روز قیامت برای او استغفار می کنند، تسبیح می گویند، نماز می خوانند، کربلا می روند به نیابت از آن کسی که یک روزی به زیارت امام حسین سلام الله علیه رفته است.

تمام غرق گناهیم و یک حسین داریم. یا صاحب الزمان، رزق اشک ما دست شماست. رزق نوکری ما دست شماست. ما از حسن عاقبت می ترسیم.

بی امتحان مرا به غلامی قبول کن / رسوا شود اگر دل من امتحان دهد.

برزخ تمام شد، تازه شروع می شود یَوْمُ الْفَرَعِ الْأَكْبَرِ، روز قیامت. این سفری است که ما در پیش داریم. یک سفر کربلا می خواهم بروم، هزار دلار برای فلان هتل، فلان جوراب، فلان کفش، فلان لباس، فلان عطر...، در این مسیر که می خواهم بروم نیازمندم. نیاز دارم همه چیز را با خودم ببرم. چند روز می خواهیم برویم، برگردیم. یک سفر در پیش داریم که دستان خالی است. دیگر به هیچ کس نمی توانیم زنگ بزنیم برایمان پول بفرستد. آنجا من هستم و اعمال خودم.

تازه روز قیامت شروع می شود. چه قیامتی؟

قطب راوندی نقل می کند که جبرئیل نزد حضرت عیسی آمد، صحبت می کردند، حضرت عیسی پرسید جبرئیل، قیامت چه وقت است؟ جبرئیل گفت چی؟ قیامت؟ غش کرد، افتاد. گفت می دانی قیامت یعنی چی؟ «یَوْمُ الْفَرَعِ الْأَكْبَرِ.»

خطبه ۱۱۰ نهج البلاغه را ببینید. امیرالمومنین فرمودند: بهترین حال روز قیامت، برای کسی است که برای نفس کشیدنش یک جایی داشته باشد و یک جایی هم برای پایش داشته باشد. «مَنْ وَجَدَ لِنَفْسِهِ مَتَسَعًا وَلِقَدَمَيْهِ مَوْضِعًا.»

دیدید کسانی را که امتحان دادند؟ جوان‌ها چقدر نگران جواب کنکور و امتحان هستند؟ اینکه چی می‌خواهد بشود. قرار است کارنامه یک عمر ما را به دستمان بدهند. فرمودند پنجاه موقف دارد. یکی به اسم صله رحم، به اسم نماز، به اسم روزه، به اندازه‌ی تمام واجبات و محرمات، یک موقف است؛ که هر موقعی، هزار سال طول می‌کشد. مو را از ماست می‌کشند. حالا کسی باورش نمی‌شود، من هیچ مشکلی ندارم. کلام مولا را دارم می‌گویم. امیرالمومنین فرمودند: «سَأَلْتُكُمْ عَنِ الصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ مِنْ عَمَلِكُمْ.» ریز و درشت را می‌پرسند. کسی حدیث قبول ندارد، قرآن می‌گوید: «مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ.» (ق/۱۸) کلمه به کلمه را دارند می‌نویسند. آنجا قرار است حساب پس بدهیم. آنجا قرار است کتاب پس بدهیم. روز قیامت ندا می‌آید: «إِقْرَأْ كِتَابَكَ.»

یک روز پیغمبر وارد شدند، دیدند خاتون محشر، حضرت زهرا سلام الله علیها گریان هستند. پرسیدند دخترم فاطمه از چه گریه می‌کنی؟ فرمودند: «ذَكَرْتُ أَحْوَالَ الْمُحْشَرِّ وَوُقُوفَ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» پدر جان، من یاد قیامت افتادم. (پس خیلی سخت است.) فرمودند دخترم، حساب تو با همه جداست. تو فرمانروای قیامتی! بعد، من بیچاره را از توی قبرم بیرون می‌آورند. فرمودند اگر نامه عملش را به دست راستش بدهند، فَرَحٌ، خوشحال است. اگر به دست چپش بدهند، خَجَلٌ و نَدَمٌ. فرمودند اگر به کسی بدهکار باشی، پولش را ندهی، تمام حسنات تو در نامه او نوشته می‌شود. حساب دارد. «إِقْرَأْ كِتَابَكَ» خودت بخوان «كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا.» (اسراء/۱۴) تمام کارهایی که کرده است، همه را حاضر جلوی خودش می‌بیند. نمی‌تواند منکر شود.

حدیث امام باقر است که فرمودند روز قیامت که می‌شود «إِذَا قَامَتِ الْقِيَامَةُ، وَجَمَعَ اللَّهُ الْخَلَائِقَ فِي الْمُحْشَرِّ، أُعْطِيَ كُلُّ كِتَابَةٍ بَيِّنَةً» روز تنهایی، روز بی‌کسی، روز غربت، همه جمع می‌شویم. نامه عمل هر کسی را به دستش می‌دهند، می‌گویند بخوان، ببین چه کردی. (حضرت یک نمونه را گفتند، مشت نمونه خروار است.) یک بنده‌ای را می‌آورند «عَبْدٌ مُذْنِبٌ حَيْرَانَ» بنده‌ای که دارد گیج می‌زند، حیران است. می‌بیند هیچی از عمل صالح در پرونده‌اش نمانده است. غیبت کردی، رفت. حق فلانی را ندادی، رفت. به زن و بچه‌ات ظلم کردی، رفت. ریز و درشت تمام اعمال نوشته شده است. هیچی در پرونده‌اش نمانده است. می‌گویند برو در صحرای قیامت، بگرد، ببین کسی را پیدا می‌کنی کمکت کند؟ می‌رود، می‌گردد، می‌بیند مادرش هم دارد از او فرار می‌کند. حیران، مُذْنِبٌ، تنها، چی کار کنم در این صحرای محشر؟ «فَيَأْتِيهِ النَّدَاءُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَا مَلَأْتُكَ الْعَذَابَ خَذُوهُ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ.» بروید بگیرید او را، بکشید سمت آتش جهنم. آن ملائکه‌ی غلاظ و شداد که نزدیکش می‌شوند، بدنش می‌لرزد. چون از صحرای محشر، جهنم معلوم است. (حضرت یعقوب می‌گوید خدا اگر می‌خواهی یوسف را از من بگیری، بگیر، ولی جهنم را نشان من نده.)

ملائکه نزدیک می‌شوند، می‌خواهند دست ببرند جلوی پیشانی‌اش را بگیرند، بکشند، «فاذا يأتى النداء من قبل الله» از طرف خدا ندا می‌آید: «قفوا يا ملائكتى.» صبر کنید ملائکه! «فإن له عندى أمانة.» یک امانت پیش من خدا دارد. «فأنا أشتري منه هذه الدرّة بأعلى ثمن.» می‌خواهم از او بخرم. خب بخر. نه، الکی نیست. بگویند ۱۲۴ هزار پیغمبر به خط شوند، برای امانتی که این بنده پیش من دارد.

همه به خط می‌شوند. از عرش خدا یک صندوقی می‌آید، باز می‌شود، دُرّی در این صندوق است که تمام محشر از نور این دُرّ گرانها، نورانی می‌شود. ندا می‌آید آدم، بیا قیمت بگذار. قدر زر، زرگر شناسد، قدر گوهر، گوهری. حضرت آدم می‌گوید قیمتش این است که این بنده در آتش جهنم نرود.

او هم خوشحال می‌شود، می‌گوید من اصلاً چنین دُرّی نداشتم. چنین صدقه‌ای ندادم. اینجا قرار است مو را از ماست بکشند، ولی من که چیزی نداشتم. حالا خدایا حرف آدم را قبول کن، ما دیگر در آتش نرویم. ندا می‌آید: «کَلَّا يا آدم، قليلٌ ما قَوْمَتَهَا.» خیر، کم قیمت گذاشتی. برو بالا. ابراهیم قیمت بگذار. می‌گوید از آتش نجات، بهشت واجب. _ «قليلٌ ما قَوْمَتَهَا.» حضرت نوح قیمت بگذار.

می‌گوید از عطش قیامت نجات پیدا کند، با چیزهایی که قبلی‌ها گفتند.

خلاصه کنم، ۱۲۴ هزار پیغمبر هرکس یک چیزی می‌گوید، یک چیزی روی قبلی می‌گذارد، درجات بالای بهشت را می‌گویند، ولی باز ندا می‌آید: «قليلٌ ما قَوْمَتَهَا.» کم گفتید.

_ حبیبی احمد! تو بیا قیمت بگذار.

«الی أن ينتهی النبیون الی خاتم النبیین.» پیغمبر ما می‌آید، می‌گوید خدا فقط بگو این بنده‌ی گناهکار، از کجا این را آورده است؟ «فی أیّ کسبٍ رَزَقْتَهُ آیاهَا؟» بگو تا من قیمت بگذارم.

ندا می‌آید حبیب من، ای رسول من، «هذا العبد الحیران المذنب، قد مرّ علی جماعة و هم جالسون و یذکرون مصائب الحسین علیه السلام.» این بنده، یک روزی در دنیا داشت از کنار یک گروهی رد می‌شد، آن گروه داشتند مصائب حسین علیه السلام را می‌خواندند. پیغمبر، می‌خواهی بگویم چی می‌خواندند؟

گویی خدا می‌خواهد محشر را عزاخانه‌ی حسین کند.

می‌گوید: «مِن القتل.» داشتند روضه‌ی قتلگاه می‌خواندند.

«و الهتک.» روضه‌ی هتک حرمت می‌خواندند که «مَغْلُولَةُ الْأَیْدِ الِی الْأَعْنَاقِ.»

«و السِّلْب.» سَلْب یعنی چی؟ یعنی حسین جان، سر پیراهن تو گریه‌ی ما را درآوردند.

«و حمل الرؤوس علی أَسِنَّةِ الرِّمَاح.» داشتند این روضه را می‌خواندند که سری به نیزه بلند است در برابر زینب!

یک به یک روزه‌ها را گفت. وقت نیست همه را بگویم، اما چون شب غیرت است، شب ابوالفضل است، شب تاسوعاست، این را هم بگویم که دیگر چه روزه‌ای می‌خواندند؟ «و سُبٰی نَسَائِهٖ وَ شَهْرَتُهُنَّ فِی کُلِّ بَلَدَةٍ وَ مَکَانٍ.»

این بنده شنید، ایستاد، یک آهی کشید، گفت آخ بی‌کس حسین! غریب حسین! بینوا حسین! نی مادرش به سر، نه پدر، نی برادر! یک قطره اشک از کنار چشمش افتاد. گفتم ملائکه، این را برای من بالا بیاورید، کار دارم با این اشک. «فَصَوَّرْتُهَا بِقُدْرَتِی هَذِهِ الدُّرَّةَ.» یک دانه داشته است! من به قدرتم تبدیلس کردم به این دُر.

(خوش به حال آنهایی که روز قیامت، صندوق، صندوق، می‌آورند، می‌گویند تک تک اشک‌هایت را اربابت دیده است و نوشته است.

من هنوز دل سیر برایت گریه نکردم، حسین! تمام شد دهه اول.)

حالا پیغمبر، قیمت بگذار. پیغمبر اکرم عرضه می‌دارد خدایا این اشک مال حسین است. من قیمت بگذارم؟ صاحب دارد. بگذار صاحبش بیاید، قیمت بگذارد.

(الهی اگر قرار است گردنمان کج شود، جلوی حسین کج شود. اگر قرار است دست دراز کنیم، جلوی حسین سلام الله علیه دراز کنیم.)

در محشر غوغایی می‌شود. عبارت روایت این است: «و هو خَجَلَان.» این بنده هم دارد خجالت می‌کشد که الان آقا می‌آید پرونده مرا می‌بیند. می‌آیند دست این شخص را می‌گیرند، انگشت در بین انگشت‌های این بنده‌ی گنه‌کار می‌گذارند، ندا می‌آید آی ملائکه‌ی غِلاظ و شداد، عقب بروید، مگر نمی‌بینید دارد می‌ترسد؟

یک روزه بخوانم، ادامه بدهم.

خواهرش هم آمد توی گودال، دست کرد توی دست‌های داداش، گفت گمانم قاتل تو این حوالی‌ست / بمیرم من، چه شوری و چه حالی‌ست / نهادم دست خود در دست‌هایت / بمیرم، جای یک انگشت خالی‌ست.

«لَا تَخَفْ» نترس «و لَا تَحْزَنْ» غصه نخور، «أَنْتِ مَعَكِ.» من حسین کنارت هستم. _ قیمت بگذار.

امام حسین می‌گویند هم این بنده، هم همه‌ی گریه‌کنان و زائران من، در بهشت، کنار من، «فی درجتی.» باید همسایه دیوار به دیوار من باشند.

این شفاعت، شخصیّه است. یک شفاعت هم داریم، شفاعت کلیه.

حالا بگذار بمیریم، می فهمیم امام حسین کجای این عالم ایستاده است. ما هنوز حسین را نشناختیم. ما هنوز قدر و ارزش این لباس مشکی را نفهمیدیم. ما نمی دانیم هر «یا بن الحسن» به کجای قیامت و قبر ما می رسد.

• شفاعت کلیه کجاست؟

آنجاست که همه محشر معطل هستند. ندا می آید سرها پایین، چشم ها بسته، «حَتَّى تَمُرَّ فَاطِمَةُ.»
تو قیامت را قیامت می کنی / بر امامان هم امامت می کنی.

— حضرت زهرا سلام الله علیها بیایند. در دنیا قدرش را نشناختند، می خواهم اینجا به همه نشان بدهم فاطمه کیست.
پیغمبر می گویند علی جان، برو پیش فاطمه، بگو الان می خواهی دست به سفره شفاعت بزنی، باید یک پیشکش به درگاه خدا بدهی، بعد شفاعت.

امیرالمومنین گفتند فاطمه جان، پیغام پدرت این است. پیشکش چی آوردی برای درگاه خدا؟ که بعد شفاعت کنی.
می گویند «كَفَانَا لِأَجَلٍ هَذَا الْيَوْم.» برای یوم الفزع الاکبر، برای شفاعت کلیه ی قیامت، کافی است: «الْيَدَانِ الْمَقْطُوعَتَانِ لَوْلَدَى الْعَبَّاسِ.»

ای ماه بنی هاشم / خورشیدلقا عباس / ای نور دل حیدر / شمع شهدا عباس / با محنت و درد و غم / ما رو به تو آوردیم / دست همه ی ما گیر / ای دست خدا عباس!

از اول صبح عاشورا بارها اذن میدان خواستند. امام حسین فرمودند نه، عباسم.
دو تا جمله است که قلب مرا ریش ریش کرده است. اینکه ستون عالم، علت بقای ماهی در دریا، پرنده ی در آسمان، چرخش کُرَات، تمام آسمان و زمین، این آقا، رو کند به عباسش بگوید: عباسم، «إِذَا مَضَيْتَ انْبِعْثْ دَارِي إِلَى الْخَرَابِ.»
خانه خراب می شود حسین. «وَتَفَرَّقَ عَسْكَرِي.» همین هم شد.

دیدنی آقازاده های کم سن و سال چطور گریه می کنند؟ نفس قطع می شود، حق حق می کنند، با سر آستین، اشک را پاک می کنند. به این می گویند کآبه. حضرت سکینه می گوید دیدم بابایم که دارد می آید، یک دست به کمر، یک دست به گردن ذوالجناح، عین آقازاده های کم سن و سال، حق حق، با سر آستین اشک را پاک می کند، آمد عمود خیمه را کشید.
زینب کبری گفت «وَأَضِيعَتَاهُ» امان از اسیری.

دفعه آخر گفت «قَدْ ضَاقَ صَدْرِي مِنْ هَؤُلَاءِ الْكَفَرَةِ.» سینه ام تنگ شده است.

(خدا این گریه هایم را نگهدار، شب اول قبر می خواهمشان.)

همین طور که داشت اصرار می کرد، یک چیزی شنیدند، که «الاطفال يُنَادُونَ الْعَطَشَ.»

گفت عباس، برو برای بچه‌ها آب بیاور.

یک جایی بود می‌گفتند «فُسطاطُ القربات.» مشک‌ها را آنجا می‌گذاشتند که آب توی مشک خنک بماند، نکند رقیه آب گرم بنوشد. ای دنیای بی‌وفا!

اباالفضل عباس توی خیمه آمد، دید نوه‌های امیرالمومنین شکم روی خاک گذاشتند، (خاکش مرطوب بود)، می‌گویند «واعطشاه.» یکی از آقا‌زاده‌های کم سن و سال، تا دید عمو آمد مشک بردارد، گفت بچه‌ها بلند شوید، الان عمو آب می‌آورد. خدا می‌داند این حرف چند بار توی ذهن اباالفضل تکرار شد. «بچه‌ها بلند شوید، الان عمو آب می‌آورد.» تا تیر خورد، گفت عمو الان آب می‌آورد.. حسین، بدنم را نبر.

چطور وداع کرد؟ همه‌اش بماند. چطور چهار هزار تیرانداز را رد کرد، به شریعه رسید، بماند.

دست را زیر آب برد «و تَذَكَّرَ عطش الحسين.»

می‌دانی رباب دارد برایت بال بال می‌زند؟ آب فرات، می‌دانی لب علی اصغر عین کویر شده است؟ می‌دانی بچه‌های ارباب که تو مهر مادرشان هستی، غش کردند؟ موج زنن آب فرات، اصغر ما تشنه لب است. مشک را پر کرد. سوار بر اسب شد. عمر سعد گفت بروید، الان آمده آب ببرد، دفعه بعد برای جنگ بیاید، قرار است خیر تکرار شود، یک نفرتان زنده نمی‌مانید.

گفتند ما که حریف اباالفضل نیستیم. مُرَّةٌ بِنِ مُنْقَذِ عَبْدِیْ گُفْتُ مِنْ بِلْدَمِ چی کار کنم.

فَكَمَنْ مِنْ وَرَاءِ نَخْلَةٍ مُرَّةٌ بِنِ مُنْقَذِ عَبْدِیْ فَقَطَعَ يَمِينَهُ... وَاللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمَا يَمِينِي / إِنِّي أُحَامِي أَبَدًا عَنْ دِينِي / وَ عَنْ إِمَامٍ صَادِقٍ الْيَقِينِ / نَجَلِ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْأَمِينِ.

یارب مدد کن این فرس برانم / تا آب را به خیمه‌گه رسانم / دارم دل شکسته و حزینی / وَاللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمَا يَمِينِي.

و کمن من وراء نخلة حکیم بن طفیل فَقَطَعَ يَسَارَهُ.. مشک را به دندان گرفت. گفت دیگر چرا حمله نمی‌کنید؟ دست ندارد. گفتند چنان نگاه‌مان می‌کند که خوف وجودمان را می‌گیرد. گفت حمله.. فرماهُ حمله.. تیر در چشم.. دست ندارد بیرون بیاورد.. سر را خم کرد.. با دو کُنده‌ی زانو.. کلاه‌خود از سر افتاد.. فَضْرَبَهُ بِعَمُودٍ مِنْ حَدِيدٍ..

رحم الله من نادى يا حسين

برای دل ام البنین بگو یا حسین

اللهم عجل لوليک الفرج